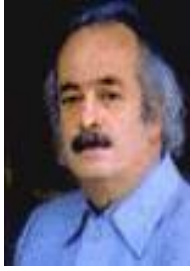


## نامه سرگشاده به آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای

دکتر محمد ملکی



بسم‌الحق

با نام آزادی، آگاهی و برابری

تقدیم به آنانکه از نابسامانیها رنج می‌برند و راه نجات می‌طلبند

باسلام و سپاس از خداوندی که این جرأت و جسارت را در سالی که آنرا سال نوآوری و شکوفایی نام نهاده‌اید عطا کرد تا در یادداشتی خطاب به شما که روزهای پیش از انقلاب در سنگر مبارزه با ظلم و استبداد قدرت به دستان در کنار هم بودیم و جنابعالی در کسوت یک روحانی روشنفکر و مبارز برایمان از حکومت عدل علی (ع) و رفتار او با مخالفین می‌گفتید، نکاتی را یادآوری کنم.

آنروزها می‌گفتید داستان زن یهودی را که خلخال از پای او کشیده بودند و می‌گفتید چگونه علی (ع) دست برادر نابینایش عقیل را به خاطر سهم بیشتر از دیگران خواستن به آتش نزدیک کرد و ما را بخاطر برپایی چنین حکومتی آماده هر نوع فداکاری می‌کردید. اکنون در سال جدید و پس از گذشت ۳۰ سال از آن روزهای به یادماندنی می‌خواهم سخنی بر نوشته‌ها و گفته‌ها و اعمال شما داشته باشم.

پس از پیروزی انقلاب و تبدیل نظام شاهی به نظام اسلامی هر یک به سویی رفتیم، شما مدارج پیشرفت را با عضویت در شورای انقلاب و وکالت مجلس اول و ریاست جمهوری و تا امروز رهبری نظام طی کردید و من به عضویت شورای موقت دانشگاه تهران انتخاب و پس از بسته شدن دانشگاهها به بهانه انقلاب فرهنگی و اسلامی کردن دانشگاهها تنها به دلیل پیش‌بینی حوادث آینده دچار گرفتاریها، زندان و شکنجه و بیماریهای گونه‌گون باقی مانده از آن دوران شدم. اجازه دهید حالم را برایتان تشریح کنم و بگویم که:

جای جای تنم زخم‌دار «تعزیر» است

و قلب و کلیه و مثانه جملگی بیمار

و پشت گوژ ز سنگینی و صلابت دار.

حال بمناسبت بیست و هشتمین سالگرد تعطیلی دانشگاهها و پس از مدتی کلنچار رفتن با خودم که بنویسم یا ننویسم و با پذیرش تمام هزینه‌های آن و با توجه به اینکه سالخوردگی و بیماری ممکن است فرصت را بگیرد و موفق به باز کردن سفره دل با جنابعالی نگردم، می‌نویسم؛ هر چه بادا باد.

راستی یادمان نرود شما و دیگر روحانیون بارها پیش از پیروزی انقلاب در گوشمان خواندید که «قولوا الحق ولو علی انفسکم» حق را بگویید هر چند به زیان شما باشد. پس می‌گویم و می‌نویسم برای ثبت در تاریخ.

وقتی حزب جمهوری اسلامی که شما یکی از رهبران آن بودید تصمیم گرفت دانشگاهها را تعطیل کند و گرداندگی اینکار بعهده آقای حسن آیت دبیر سیاسی حزب و دوست آقای دکتر بقایی [۱] نهاده شد، ایشان از اواخر سال ۱۳۵۸ کار خود را شروع کرد و در جلسه‌ای گفتند:

"دانشگاه به این صورت فعلی باید تعطیل بشود و برنامه‌های آینده، کارهای علمی در رابطه با مردم و در زمینهٔ ایدئولوژی و اسلامی کردن، این کلیات مسئله است. و مطمئن باشید که نقشه آماده است و اصلاً زیر و رو می‌شود تمام مسائل و غیر از مسائلی که شما فکر می‌کنید می‌شود، بعد از ۱۴ خرداد مطلقاً نه امتحانی خواهد شد و نه دانشگاهی باز خواهد بود، دانشگاه تعطیل خواهد شد." [ii]

طبق برنامهٔ تنظیمی روز سه‌شنبه دوم اردیبهشت ۱۳۵۹ دانشگاهها توسط عوامل حکومت برای اسلامی کردن اشغال شدند و فردای آن روز (چهارشنبه سوم اردیبهشت) مدیریت دانشگاه تهران که می‌دانست هدف نه اسلامی کردن دانشگاهها که تسلط بر آنهاست و تصفیه عظیم استادان و دانشجویان دگراندیش در پیش است، طی یادداشتی اعلام استعفا کرد و نوشت:

"... هنوز چند روز از دعوت رئیس‌جمهور از ملت برای وحدت در مقابله با امپریالیسم نگذشته است که ناگهان ظاهراً با یک برنامهٔ بدون مطالعه و بی‌آنکه شورای انقلاب و اداره‌کنندگان مملکت با مقامات دانشگاهی از جمله دانشگاه تهران کوچکترین تماسی گرفته و مشورتی کرده باشند تصمیمی گرفتند که مملکت را با سوءاستفادهٔ گروه‌های ضد انقلاب از این فرصت، متشنج کرده و به آتش و خون کشید و بهترین بهانه به آمریکایی جهانخوار داد تا بلافاصله از درهم‌ریختگی وضع ایران اظهار خوشحالی کند [iii]...."

و چند روز از این ماجرا و اشغال دانشگاهها نگذشته بود که جنابعالی در خطبهٔ نماز جمعه روز ۱۵ اردیبهشت ۱۳۵۹ خطاب به مدیریت مستعفی دانشگاه تهران فرمودید:

"آقایانی که مسئول دانشگاه بوده‌اند در طول این یک سال هر کار خلافی در دانشگاه انجام گرفته است. این ملت حق دارد گریبان آنها را بچسبد و از آنها جواب بخواهد. دسته‌جمعی استعفا می‌کنند و گناه را به گردن دولت و در حقیقت به گردن ملت می‌اندازند. این یک خیانت است، این کار یک خطای بزرگ است. این عمل ضربه زدن به حیثیت این انقلاب است. آقایان مسئول این مفسده انگیزی‌های این یک سال دانشگاه هستند باید به این جواب می‌دادند. نباید در مقابل مردم می‌ایستادند، نباید برای جلب چند نفر یا یک قشر یا یک جناح و کسب و جاهت و کسب حیثیت و آبرو در مقابل انقلاب و در مقابل شورای انقلاب می‌ایستادند." [iv]

جناب آقای خامنه‌ای؛ راستی ما در آن یکسال و چند ماه چه کرده بودیم که ملت باید گریبان ما را می‌گرفت و از ما جواب می‌خواست؟ مگر ما بعد از فرمایشات شما در نماز جمعه بارها تقاضا نکردیم در یک مناظره‌ی رودررو با هم بنشینیم و گفتگو کنیم تا مردم به قضاوت بنشینند؟ اصلاً ما در استعفانامه چه گفته بودیم جز اینکه اسلامی کردن دانشگاه و جامعه از طریق خشونت و حمله به دانشگاهها و مراکز اجتماعات و حذف دگراندیش‌ها میسر نیست. مگر ما اعلام خطر نکردیم که با بستن دانشگاهها ده‌ها هزار دانشجو را خلع قلم نکنید تا سلاح به دست شوند؟ مگر ما وقایع دهه شصت را که منجر به زندانی شدن و کشتار ده‌ها هزار از بهترین زنان و مردان این سرزمین شد یادآوری نکرده بودیم؟ آنها که روزی به ما می‌موختند که پیامبر و علی و دیگر امامان شیعه با مردم عادی به بحث می‌نشستند و به حرف آنها گوش می‌دادند، چرا حاضر نشدند حتی جواب درخواست‌های ما را برای یک گفتگو بدهند؟ شما بعد از بستن دانشگاهها آنچه خواستید کردید، اما نتیجه چه شد؟ اجازه دهید جملاتی از جناب مصباح یزدی که یکی از سرشناسترین ایدئولوگ‌ها و استراتژیست‌های رژیم است را در اینجا بیاوریم تا نتیجهٔ حکومت اسلامی بعد از حدود ۳۰ سال مشخص شود:

"نسل آینده در معرض خطر است که نه آداب قدیمی و سنتی و نه ارزش‌های اسلامی بر تربیت آنها حاکم است و با این فرهنگ غربی و تلویزیون و دروس دانشگاهی تربیت شدند و در کلاس درس، دانشجویان غیر از بدگویی به نظام و بعضاً به اسلام چیز دیگری یاد نمی‌گیرند. وی افزود باید سعی کنیم این نسل جوان را تقویت کرده و در تربیت دینی آنها نقش داشته باشیم، ایشان افزودند نباید توقع داشته باشیم که اگر فرد یا گروهی برنامهٔ صحیحی ارائه کرد صرف امضاء رئیس دولت حتماً اجرا می‌شود که در این صورت باید کشور در چند ماه مانند حکومت امیرالمؤمنین (ع) می‌شد. (ایشان با کمال زرنگی توپ را به زمین شما پرتاب می‌کند و می‌گوید:) دستور مقام معظم رهبری بر همه چیز اعتبار و مشروعیت می‌دهد و ما در تصمیم‌گیری‌ها نباید دخالت کنیم و هرچه ایشان امر کنند آن را می‌پذیریم." [v]

جناب آقای سیدعلی خامنه‌ای؛ فرمایشات جناب مصباح یزدی در مورد وضع جامعه و دانشگاهها خاطرات حدود پنجاه سال قبل را در من زنده کرد. در آن سالها ما نوشته‌ها و گفته‌های شما را با تمام وجود می‌خواندیم و می‌شنیدیم از جمله کتاب «ادعاینامه‌ای علیه تمدن غرب و دورنمایی از رسالت اسلام» تألیف سیدقطب با ترجمهٔ سیدعلی خامنه‌ای و

سیدهادی خامنه‌ای. این کتاب با مقدمه نسبتاً مفصل و آموزنده‌ای در آذرماه سال ۱۳۴۹ در چاپخانه دقت مشهد به چاپ رسید و منتشر شد. مترجمین، کتاب را به آنانکه از نابسامانیها رنج می‌برند و راه نجاتی می‌طلبند اهداء نموده‌اند. در مقدمه‌ای که جنابعالی به آن نوشته‌اید آمده است:

"در این کتاب پس از شمارش مشکلات «تمدن صنعتی غرب» و نشان دادن نابسامانیهایی که برای انسان بیار آورده و پس از معرفی انسان و بازگو کردن ویژگیهای این موجود «یگانه» و «بی‌نظیر»، راه حل نهایی در این ابتلاء بزرگ را با نظری دقیق و قلمی شیوا و با اخلاصی هرچه بیشتر ترسیم و تحلیل کرده است.

بنظر او - و به نظر ما - این معجزه در انحصار اسلام است، دیگر راهها جز سرگردانی بیشتر، نتیجه‌ای بیار نمی‌آورند و همچنان که خود مولود عجز و ضعف‌اند، جز بر عجز و ضعف آدمی کمکی نمی‌کنند، فقط اسلام است - این مکتب الهی - که چون زابیده‌ی علم و قدرت و حکمت است می‌تواند انسان را به علم و قدرت و حکمت رهنمون گردد.

ما نمک‌پروردگان «اسلام» که یکروز بهترین مرحله‌ی زندگی خود را از آن گرفته‌ایم، معجزه «نظام اسلامی» را از نزدیک دیده‌ایم نباید خود را فریب دهیم و به سرابی دل خوش سازیم. بسی نابخردانه است که بجای نسخه‌ی تجربت نموده‌ی خود، باطله‌ی دیگران را بدست گیریم و نیروی خود را اینجا و آنجا هرز کنیم.

اگر آدمی باید در راه آرمانی و هدف مقدسی تلاش کند و با این تلاش بزندگی خود معنی و جهت بخشد، همان بهتر که راه خدا را که سرانجام آن «نقطه‌ی اوج انسانیت» است برگزیند و نظامی اسلامی را که ضامن آزادی و برابری و عزت و نیکی‌رjami است بطلبند و در راه آن تلاش کنند. اینست آن تلاش مقدسی که بزندگی جلوه و صفا می‌بخشد و آدمی را لایق عنوان «خلیفه‌ی خدا» می‌سازد و بی‌گمان در آخر کار نیز با موفقیت و پیروزی قطعی قرین می‌گردد.

... بامید آروز [vi]..."

برای بهتر روشن شدن ویژگیهای نظام اسلامی یا بقول سید قطب جامعه‌ی اسلامی مورد نظر شما و سید، جملاتی چند از نظرات سید قطب را هم در اینجا از متن کتاب که توسط جنابعالی ترجمه شده است می‌آورم:

"صدها کتاب درباره‌ی اسلام، صدها سخنرانی و خطابه در مسجدها و تالارها و میدانها، صدها فیلم تبلیغی و صدها هیئت اعزامی از طرف حوزه‌ها و مراکز تبلیغ اسلام، نمی‌تواند باندازه‌ی يك اجتماع كوچك كه در نقطه‌ای دورافتاده بر اساس اسلام تشکیل شود و با روش اسلامی زیست کند، مزایای مکتب اسلامی را آشکار سازد و خلاصه، نمایشگر زندگی در سایه‌ی اسلام باشد، اثربخش و آموزنده باشد. اینست که از شبیح اسلام می‌هراسند و حاضر نیستند به هیچ عنوان وجود تحقق یافته‌ی آن را تحمل کنند.

بدون هیچ شك و تردید باید این جامعه، جامعه‌ی اسلامی، تحقق یابد. اگر این آرزو امروز جامعه‌ی عمل نباشد فردا خواهد پوشید و اگر در این گوشه‌ی جهان تحقق نیابد در گوشه‌ای دیگر تحقق خواهد یافت. هیچ دلیل ندارد که در مورد مکان یا زمان این آینده‌ی حتمی، پیشگویی کنیم، چه، مقدرات ما افراد بشر همواره در وری حجاب غیبت پوشیده است و کسی جز خدا از آن با خبر نیست.

در آن روز سر و کار اجتماع، با قماش اصیل و پردامنه‌ی «شریعت» است و می‌تواند جامعه‌ای زیب پیکر و ساز اندام خود از آن اختیار کند و خود را از وصله‌بندی و پاره‌دوزی نجات بخشد. [vii]

جناب آقای خامنه‌ای؛ حدود ۲۹ سال است که به ادعای حکومتگران، نظام یا جامعه‌ی اسلامی در ایران تحقق یافته است و شریعت اسلام بر همه‌ی امور حاکم است تا آنجا که در اصل چهارم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مصوب مجلس خبرگان (۱۳۵۸) آمده است:

"کلیه قوانین و مقررات مدنی، جزائی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی و غیر اینها باید براساس موازین اسلامی باشد. این اصل بر اطلاق یا عموم همه اصول قانون اساسی و قوانین و مقررات دیگر حاکم است و تشخیص این امر بر عهده فقهای شورای نگهبان است."

و اصل پنجم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران می‌گوید:

«در زمان غیبت حضرت ولی عصر «عجل الله تعالی فرجه» در جمهوری اسلامی ایران ولایت امر و امامت امت برعهده فقیه عادل و باتقوی، آگاه به زمان، شجاع، مدیر و مدبر است که طبق اصل یکصد و هفتم عهده‌دار آن می‌گردد.» [viii]

و با توجه به اینکه پس از تبدیل رژیم شاهی به رژیم ولایت فقیه و تأسیس جمهوری اسلامی و تصویب قانون اساسی همگی امور از جمله قوانین و مقررات مدنی، جزائی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی و سایر قوانین با الهام‌گیری از شریعت اسلام تدوین گردیده و شما ولایت مطلقه نظام ولایتی را در دست دارید، می‌توان گفت خواست سید قطب که آرزو می‌کرد روزی در جایی از جهان جامعه اسلامی تأسیس گردد و شما در مقدمه کتاب ذکر شده آورده‌اید که نظام اسلامی تأمین‌کننده آزادی و برابری و عزت و نیکفرجامی است [ix] به ادعای قدرت‌بدستان عملی گردید.

حال این سنوال اساسی مطرح می‌گردد که آیا نظام اسلامی پس از ۲۹ سال که از برپایی آن می‌گذرد به این اهداف رسیده است، و اگر چنین است چرا کسانی مانند مصباح یزدی مراد و مرشد و مرجع اصول‌گرایان (بنیادگرایان) از جمله آقای احمدی‌نژاد، می‌گویند:

«نه آداب قدیمی و سنتی و نه ارزشهای اسلامی بر تربیت آنها (نسل آینده) حاکم است و با این فرهنگ غربی و تلویزیون و دروس دانشگاهی تربیت شدند و در کلاس درس دانشجویان غیر از بدگویی به نظام و بعضاً به اسلام چیز دیگری یاد نمی‌گیرند.» [x]

و آقای امامی‌کاشانی در خطبه‌های نماز جمعه ۸۷/۲/۶ این چنین وضع دانشگاهها را تشریح می‌کنند:

«باید مغز و هوش ایرانی که ثابت شده در صف اول استعدادها دنیا است را به منصفه ظهور بگذاریم و این وظیفه مدارس و دانشگاهها و جوانان است ... ای جوان، دانشگاه و درس را به عیاشی، رفیق‌بازی و شهوت تبدیل نکن.» [xi]

باید از آقایان پرسید شما و همفکرانتان که ایدئولوگ این نظام بودید، در این ۳۰ سال چه می‌کردید که امروز استادان منتخب خودتان در دانشگاهها به دانشجویان جز بدگویی به نظام و بعضاً به اسلام و عیاشی، رفیق‌بازی و شهوت چیز دیگری یاد نمی‌دهند؟ و مگر دانشجویانی که بقول شما به نظام و اسلام بد می‌گویند و شهوت‌رانی می‌کنند متولدین پس از انقلاب و پرورش یافته در دامن نظام اسلامی ادعایی شما نیستند؟ برآستی، چه کسی یا کسانی مسئول به وجود آمدن این وضع هستند؟ آقایان یا راست می‌گویند و یا تهمت می‌زنند. اگر راست می‌گویند مسئول این نابسامانیها کیست و اگر تهمت می‌زنند، چرا به اتهام نشر اکاذیب و تشویش اذهان عمومی و توهین به نظام مورد تعقیب قرار نمی‌گیرند؟ این چه عدالت و برابری است که اگر دانشجویان، کارگران، معلمان، زنان و دیگر طبقات دگراندیش نقدی بر حاکمیت بزنند، سروکار آنها با دادگاههای انقلاب و محرومیت از درس و کار و رفتن به زندان و هزاران بلا دیگر است، اما هیچ کس حتی جنابعالی نمی‌گویند بالای چشم آقایان ابروست.

جناب آقای سیدعلی خامنه‌ای؛ بالاخره باید به این سنوال پاسخ داده شود که نظام ما یک نظام اسلامی هست یا نه؟ اگر نیست اعلام کنید تا بیش از این مردم همه نابسامانیها را به حساب اسلام نگذارند و فوج فوج از دین خدا خارج نگردند و اگر هست پاسخ دهید در برابر این همه فقر (خوب می‌دانید اقتصاددانهای رژیم می‌گویند کسانی که درآمد ماهانه‌ی آنها از ۶۰۰ هزار تومان کمتر است زیر خط فقر قرار دارند. از خودم که یک استاد بازنشسته دانشگاه هستم می‌گویم که پس از بیش از ۵۰ سال تدریس و تحقیق طبق آخرین فیش، حقوق دریافتی‌ام کمتر از ۴۰۰ هزار تومان است [فروردین ۸۷ برابر با ۳۶۲۶۶۹۵ ریال]. حال ببینید دریافتی کارمندان و معلمان و کارگران و دیگر اقشار شاغل و بازنشسته چه مقدار است و آنها باید چگونه زندگی کنند؟، فساد بی‌حد، اعتیاد، خرافات، تن‌فروشی دختران، خیابان‌گردی بچه‌ها، کارتن‌خوابی، چپاول و دزدی و رشوه‌خواری، ثروتهای کلان بادآورده، اختلاف و حشمت‌ک طبقاتی که آمار آنها از سوی مقامات حکومتی منتشر می‌گردد چه کسی مسئول است؟ چرا دولت‌های مورد حمایت شما به جای شعارهای توخالی و مردم‌فریب و نخ‌نما شده، حقایق را نمی‌گویند؟ چه شد آن آزادی و برابری و عزت و نیکفرجامی که قرار بود نظام اسلامی منادی آن باشد؟ کجاست آن دانشگاههای اسلامی که می‌خواستید الگویی باشد برای دانشگاههای ممالک اسلامی؟ چرا این همه دشمنی با دانشجویان و دانشگاهیان؟ پس از آن همه ستم و کشتار دانشجویان و استادان در دهه شصت چگونه است که هنوز بسیاری از زندانیهای سیاسی - عقیدتی را دانشجویان تشکیل می‌دهند؟ اصولاً دانشگاه را برای چه می‌خواهید وقتی می‌شود با نیایش، باران از آسمان نازل کرد، وقتی می‌توان با صلوات، مشکلات را حل کرد (کتاب «صلوات کلید حل مشکلات»، تألیف علی خمسه‌ای قزوینی معروف به حکیم هندی، چاپ هشتاد و دوم، اخیراً به بازار آمده است)، وقتی رئیس‌جمهور مملکت می‌گوید، یک خواهر و برادر

جوان در آشپزخانه منزلشان با کماجدان و کفگیر و ملاقه انرژی اتمی تولید کرده‌اند، دیگر دانش و دانشگاه را برای چه می‌خواهید؟

جناب آقای سیدعلی خامنه‌ای؛ نمیدانم آنچه در کشور ما می‌گذرد چگونه و تا چه اندازه به اطلاع شما می‌رسد اما می‌دانم وضع بسیار بدتر از آن است که شما گاه‌گاه در فرمایشات خود به آنها اشاره می‌کنید. احتمالاً افراد بیت و دوستان و نزدیکان به شما می‌گویند که اکثریت قریب باتفاق مردم طرفدار رژیم هستند. گول این حرفها و تظاهراتی که صاحبان زر و زور و تزویر برایتان راه می‌اندازند را نخورید. بیاپید برای نجات کشور و ثبت در تاریخ با استفاده از اختیاراتی که قانون اساسی طبق بند ۳ از اصل یکصد و دهم به شما داده است، فرمان یک همه‌پرسی در مورد نظام ولایتی را با تمام شرایط انتخابات آزاد و شفاف صادر فرمایید تا هر کس که شناسنامه ایرانی دارد بتواند در آن شرکت کند و حکومت دلخواه خود را بار دیگر پس از گذشت ۳۰ سال همانگونه که در ۱۲ اردیبهشت سال ۵۸ شد انتخاب نماید تا معلوم شود چند درصد مردم طرفدار

اردیبهشت ۸۷

- 
۱. به کتاب زندگینامه سیاسی دکتر مظفر بقایی نوشته‌ی حسین آبادیان صفحه ۲۷۱ (نامه آیت به بقایی) مراجعه شود.
  ۲. قسمتی از سخنان آیت در نوار افشا شده در خرداد سال ۵۹
  ۳. متن استعفانامه مدیریت موقت دانشگاه تهران چهارشنبه ۳ اردیبهشت سال ۱۳۵۹
  ۴. فرمایشات جنابعالی در خطبه نماز جمعه ۱۵ اردیبهشت سال ۱۳۵۹
  ۵. سخنان آقای مصباح یزدی چاپ شده در روزنامه اعتماد ملی صفحه ۲ یکشنبه اول اردیبهشت ۱۳۸۷
  ۶. مقدمه کتاب ادعانامه‌ای علیه تمدن غرب و دورنمایی از رسالت اسلام نویسنده سید قطب ترجمه سیدعلی خامنه‌ای صفحات ۱۴ تا ۱۷
  ۷. کتاب فوق صفحات ۲۸۷ تا ۲۸۹
  ۸. اصول چهارم و پنجم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران
  ۹. کتاب ادعانامه‌ای علیه تمدن غرب، مقدمه بقلم سیدعلی خامنه‌ای صفحه ۱۶
  ۱۰. فرمایشات آقای مصباح یزدی در روزنامه اعتماد ملی یکشنبه اول اردیبهشت ۱۳۸۷
  ۱۱. فرمایشات آقای امامی کاشانی منتشر شده در روزنامه اعتماد ملی شنبه ۸۷/۲/۷ صفحه ۲